

وقال لا تدفعها الي واحد منا دون صاحبه حتى يجتمع فلبثا حولا ثم جارا احدهما اليها  
 وقال ان صاحبي قد مات فادفع الي الدنيا فابت فثقل عليها فلم تزل بها حتى  
 وفها اليه ثم ثبت حولا اخر فجا الاخر فقال ادفع الي الدنيا فقال ان  
 صاحبك جاني وزعم انك قدست فدفعها اليها فحقها الي عمر فارا وان نقصني  
 عليها وروي انه قال لما اراد الاضامن فثقلت انشرك باشد لا تقص  
 بيننا وادفعنا الي علي بن ابي طالب فدفعها الي علي وعرفت انها قد مكر بها فقال  
 اليس قلتما لا تدفعها الي واحد منا دون صاحبه قال بلى قال ان مالك عندنا  
 او هب فجي بها جاك حتى تدفعها اليك واروايت است از حسن بن الممر که  
 بر رستي که دو مرد از قریش آمدند نزد منی وصد دینار نزد وی با مانیت  
 گذاشتند وگفتند خواهی داد یکی از ما تا حاضر نشود دیگری و بعد کی سال آمد  
 یکی از آن دو مرد وگفت تحقیق مرد آن یار من پس بده آن دینار با همین  
 قبول نداشت وگفت تا هر دو با هم نیایند ندیم مرد دست از گریه بیاورند  
 تا زن دینار پدیدانمش فرود گذاشت بعد از سال دیگر آمد آن مرد دیگر  
 وگفت بده آن دینار های مرا که تو سپرده بودم زن گفت که شریک  
 تو آمد وگفت تو مردی و متقاضا از من گرفت پس با هم منجاست نمودند  
 و آمدند نزد عمر بن الخطاب که حکم کند در میان اینها و در روایتی آمده  
 که حکم کرد بر زن که تو ضامنی و ترا تا اوان دادن میرسد زن گفت

وروی در کتابی که در آنجا آمده است که در روزی که در آنجا بود و او را  
 در آنجا بود و او را در آنجا بود و او را در آنجا بود و او را در آنجا بود

وروی در کتابی که در آنجا آمده است که در روزی که در آنجا بود و او را  
 در آنجا بود و او را در آنجا بود و او را در آنجا بود و او را در آنجا بود

۱۵۱

وروی در کتابی که در آنجا آمده است که در روزی که در آنجا بود و او را  
 در آنجا بود و او را در آنجا بود و او را در آنجا بود و او را در آنجا بود

وروی در کتابی که در آنجا آمده است که در روزی که در آنجا بود و او را  
 در آنجا بود و او را در آنجا بود و او را در آنجا بود و او را در آنجا بود

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على  
 سيدنا محمد وآله  
 وبعد  
 انما ارسلنا رسلنا بالبينات  
 وانزلنا معهم الكتاب  
 بالبينات والفرقان  
 انما ارسلنا رسلنا بالبينات  
 وانزلنا معهم الكتاب  
 بالبينات والفرقان

قسم خداست ترا ای عمر بن الخطاب که حکم کنی میان ما و بگزار ما را به علی مرتضی  
 علیه السلام تا فیصل کند آن فدوه اهل قضا مخصوصه را پس فرستاد عمر بن  
 الخطاب هر دو را بخدمت علی علیه السلام آنحضرت بنور باطن دریافت  
 فرمود که این هر دو مرد مکر کرده اند و آن زن ساده را فریب داده اند  
 پس متوجه بآنزد و مخاصم شده فرمود آیا تلفت بودید شما باین زن که ندی  
 امانت را سبکی از ما تا که نیاید آن دیگر نیز آنزد عرض کرد بی گفتم بودم فرمود  
 علی مرتضی که مال تو ترواست برو و بیار صاحب خود را تا بدیم مال را

بشما پس آنزد نام شد و باز گفت ایسات بندگان خاص علام الغیوب

در درون دل در آید چون خال	در جهان جان جوایس القلوب
آنکه واقف گشت بر اسرار هو	پیش او کشوف کرد دستمال
آنکه بر افلاک رفتارش بود	مخلوقات چه بود پیش او
و عن علی آن رسول الله بعثه الی	بر زمین رفتن چه دشواریش بود

بعثت فوجد اربعة وقعودی حضرت لبصطار و و اینها اسد انفسط اول  
 فتعلق باخر و تعلق الاخر بالآخر حتی تساقط الاربعة فجرهم الاسد و ما قوام  
 جراحة فتنازع اولیا و هم حتی کادوا يقتلون فقال علی انا اقضی بینکم فان رستم  
 فمولى قضا و الا ما حجت بعضکم عن بعض حتى تاقوا رسول الله ليقضی بینکم اجمعوا من  
 القبائل الذین حضروا البیر علی البیتة و ثلثا نصفها و ویتة کاطة فللاول ربع الذی

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على  
 سيدنا محمد وآله  
 وبعد  
 انما ارسلنا رسلنا بالبينات  
 وانزلنا معهم الكتاب  
 بالبينات والفرقان  
 انما ارسلنا رسلنا بالبينات  
 وانزلنا معهم الكتاب  
 بالبينات والفرقان

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على  
 سيدنا محمد وآله  
 وبعد  
 انما ارسلنا رسلنا بالبينات  
 وانزلنا معهم الكتاب  
 بالبينات والفرقان  
 انما ارسلنا رسلنا بالبينات  
 وانزلنا معهم الكتاب  
 بالبينات والفرقان

لانه اهلك من فوقه والذى يليه ثلثا لانه اهلك من فوقه وللثالث نصف لانه  
 اهلك من فوقه والرابع الدية الكاملة فاذا ان يرضوا فاقوا رسول الله  
 فلقوا عنه مقام ابراهيم فقصوا عليه فقال تاقضى عليكم و اجبتى رواه  
 رجل من القوم ان عليا قضى بيننا فلما قصوا القصة اجازة روايت است  
 از علي مرتضى عليه السلام كه فرستاد مرار رسول خدا بجانب مين پس در كودانى  
 كه مردمان كنده بودند تا شير اشكار كشتند افتادند چهار كس در روى نجوس كه  
 افتادند مردى و او نخت بدگرى و آن ديگر بدگرى تا چهار كس افتادند  
 و زخمى كرد آنها را شير و مردند به زخمهاى آن و در شان آنها با هم مجادله  
 كردند تا بمقتا كه شيد فرمود علي مرتضى من حكم مى كنم ميان شما اگر راضى شويد فيما  
 والا نكذارم شمارا تا يائيد و حضور رسول خدا صلى الله عليه وآله تا حكم كند  
 ميان شما و حكم من اينست كه گيريد از هر سه كه كنده اند اين كودان را  
 چهار يكي از خون بها و سه يكي از ان يكي زان و يك خون بهاى تمام و كامل  
 پس بد هذيبه و ارشان كسيكه اول كودان افتاد چهار يك خون بها را  
 زيرا كه او هلاك ساخته مردى را كه بالائى او بود و بوى او نختيه و به سبكه  
 متصل اوست سه يك خون بها چه او هلاك ساخته است بالائى خود را و مرسوم  
 نصف خون بها آنهم هلاك ساخته بالائى خود را و براى چهارم خون بهاى  
 كامل است زيرا كه خود هلاك كشته و كسى را هلاك نكرده پس راضى نشدند

حاشیه در بالا: در این حدیث آمده است که هر کس از این چهار کس را بکشد یا زخمی کند یا با او بیگانه شود یا با او بیگانه شود یا با او بیگانه شود...

حاشیه در چپ: این حدیث در کتاب...  
 حاشیه در چپ: این حدیث در کتاب...

حاشیه در چپ: این حدیث در کتاب...  
 حاشیه در چپ: این حدیث در کتاب...

حاشیه در پایین: این حدیث در کتاب...  
 حاشیه در پایین: این حدیث در کتاب...

در این کتاب از حدیثی روایت شده است که در آن آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مقام ابراهیم مشرف شد به اتمامی سید الوری و در آن وقت که همه جبرافرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم می کند میان شما و پسر خود بدوش کشید و مستقد بقضا گردید ناگاه مردی گفت حکم کرده است میان ما علی مرتضی صلوات الله علیه و آله و عرض کردند قصه خود را با صورت حکم علی مرتضی صلوات الله علیه و آله پس مسلم داشت آن حکم را رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرمود همین است حکم ما که بین چه میگویی ناس با من بود گرد و پنداری قبیح آمده خوب - اذاعن زید بن ارقم قال فی علی بن ابی طالب نشسته نظر و قوا علی جاریه فی طهر واحد فولدت ولد اذ اذ عوه علیه السلام

لا احد هم تطیب نساء لمد اقال اللو قال الاخر تطیب به نساء لمد اقال لا قال لکم شکر بابتشاکسین انی یقرع بینکم من اصابه القدره اعز منه ثلثی القیمه و الزمته ابو له ف ذکر و اذ لک البنی فقال ما اجد فیها الا ما قال علی از زید بن ارقم روایتی است که آمدند درین نجس علی مرتضی علیه السلام سه کس که و طی کرده بودند یک طایفه را در طهر واحد و زایدان جاریه که و هر یک از آن سه کس دعوی کردند که کودک از من است پس فرمود علی مرتضی علیه السلام هر یک را که شریک بود که بگیریمت این کودک را و آن قبول نکرد پس بدگری فرمود آنهم قبول نکرد پس فرمود دیدیم شمارا شرکا بدخو پس فرمودی اندازم میان شما بنام هر کس که

در این کتاب از حدیثی روایت شده است که در آن آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مقام ابراهیم مشرف شد به اتمامی سید الوری و در آن وقت که همه جبرافرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم می کند میان شما و پسر خود بدوش کشید و مستقد بقضا گردید ناگاه مردی گفت حکم کرده است میان ما علی مرتضی صلوات الله علیه و آله و عرض کردند قصه خود را با صورت حکم علی مرتضی صلوات الله علیه و آله پس مسلم داشت آن حکم را رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرمود همین است حکم ما که بین چه میگویی ناس با من بود گرد و پنداری قبیح آمده خوب - اذاعن زید بن ارقم قال فی علی بن ابی طالب نشسته نظر و قوا علی جاریه فی طهر واحد فولدت ولد اذ اذ عوه علیه السلام لا احد هم تطیب نساء لمد اقال اللو قال الاخر تطیب به نساء لمد اقال لا قال لکم شکر بابتشاکسین انی یقرع بینکم من اصابه القدره اعز منه ثلثی القیمه و الزمته ابو له ف ذکر و اذ لک البنی فقال ما اجد فیها الا ما قال علی از زید بن ارقم روایتی است که آمدند درین نجس علی مرتضی علیه السلام سه کس که و طی کرده بودند یک طایفه را در طهر واحد و زایدان جاریه که و هر یک از آن سه کس دعوی کردند که کودک از من است پس فرمود علی مرتضی علیه السلام هر یک را که شریک بود که بگیریمت این کودک را و آن قبول نکرد پس بدگری فرمود آنهم قبول نکرد پس فرمود دیدیم شمارا شرکا بدخو پس فرمودی اندازم میان شما بنام هر کس که

در این کتاب از حدیثی روایت شده است که در آن آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مقام ابراهیم مشرف شد به اتمامی سید الوری و در آن وقت که همه جبرافرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم می کند میان شما و پسر خود بدوش کشید و مستقد بقضا گردید ناگاه مردی گفت حکم کرده است میان ما علی مرتضی صلوات الله علیه و آله و عرض کردند قصه خود را با صورت حکم علی مرتضی صلوات الله علیه و آله پس مسلم داشت آن حکم را رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرمود همین است حکم ما که بین چه میگویی ناس با من بود گرد و پنداری قبیح آمده خوب - اذاعن زید بن ارقم قال فی علی بن ابی طالب نشسته نظر و قوا علی جاریه فی طهر واحد فولدت ولد اذ اذ عوه علیه السلام

خواهد افتاد و گوید که رابا و حواله خواهیم کرد و از وی دو صد از قیمت گوید  
 خواهیم گرفت پس عرض کردند این ماجرا را بجانب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله  
 و سلم فرمود یعنی یا یوم درین باب حکم خدا اگر آنچه که حکم کرد و آن علی مرتضی و من  
 حمید بن عبد الله بن زید المدنی قال ذکر عند النبي صلى الله عليه وآله قضاء قضی  
 به علی فاعجب البني فقال الحمد لله الذي جعل لنا الحكمة اهل البيت یعنی رسول خدا  
 از حکم علی مرتضی خوش و مسرور می گشت و می فرمود شکر خدا که گردانید حکمت  
 و اهل بیت ما و باز چندین بار نفس نفیس علی مرتضی مطرح اشعه برکات حضرت  
 نبویه علیه الصلوة و التسلم گشته و در حق او معجزات باهره بدفعات کثیره  
 ظهور فرمود و فیض الهی جهت نبوت رادر کار او نمود تا بسیاری از  
 مقامات آنحضرت از قوه بفعل آمد اشعار

لان مداحی بین حضرت نمی از مردن	ای شناخوان تو ایند از زمان مصطفی
از زبان خلق برناید صفات ذات تو	در بر آید نبود الا جز لسان مصطفی

### در باب فضل القضا یا

و قتیکه در اطراف مین فرستاد التماس کرد یا رسول الله تبعثنی الی قوم  
 ذو لسان و انا شاب لا اعلم القضا فوضع رسول الله یدیه علی صدره  
 و قال ان الله یدیک ثبت لسانک الحدیث و فی اخره فها شکل علی قضا  
 بعد ذلک و فی لفظ شکلت فی قضا و فی روایتی فها زلت قاضیا و در باب

از روی این که در این باب در حدیث آمده است که در روز قیامت هر کس که در این باب از حدیث ما استفاده کند...

این حدیث را در کتابهای معتبره از حدیث ائمه اطهار علیهم السلام در باب قضاء و قضا و در باب فضل القضا و در باب...

در این حدیث آمده است که در روز قیامت هر کس که در این باب از حدیث ما استفاده کند...

این حدیث را در کتابهای معتبره از حدیث ائمه اطهار علیهم السلام در باب قضاء و قضا و در باب فضل القضا و در باب...



در حالیکه سید انبیا فرموده باشند انادار الحکمة و علی با بها و اما منته  
 العلم و علی با بها لیکن ثینا و تبرکاً صریحی از دستری می آریم اخرج ابو سعید عن  
 ابی اسحق قال علی کلمات لو حلتهم المظلمة فیهن لانتقمین قیل ان تدرکوا مثلهن  
 لغت ابی اسحق محدث که فرموده است علی مرتضی کلمات را که اگر سوار شوید  
 شما بر مرکب و سیر کنید یکدیگر مرکب شما لاغر شود و از سیر و از مشرق تا مغرب  
 بگردید نخواهید یافت مانند آن کلمات که فرموده است علی مرتضی  
 صلوات الله علی نبینا وعلیه وآله و از جمله کلمات آنحضرت است لا یرجوا  
 عید الأریه و لا یخف یخاف الا ذنبه و لا یستجی من لا یعلم ان یتعلم و لا یستجی  
 اذا سئل عما لا یعلم ان یقول الله اعلم و اعلموا ان منزلة الصبر من الایمان  
 بمنزلة الرأس من الجسد فاذا ذهب الرأس ذهب الجسد و اذا ذهب  
 الصبر ذهب الایمان و عن زبید بن الحارث عن رجل من بنی عامر قال قال  
 علی انما اخاف علیکم اثمین طول النال و اتباع الهوی فان طول النال منسی  
 الاخرة و ان اتباع الهوی یصد عن الحق و ان الدنيا قد ترحلت مدبرة  
 و ان الاخرة قد جارت مقبلیه و لكل واحد منهما بنون فکونوا من ابناء  
 الاخرة فان الیوم عمل و لا حساب و عند حساب و لا عمل و عن عطاء بن ابی  
 ریح قال کان علی بن ابی طالب اذا بعث سریته ولی امره یارجلان قاماه  
 فقال اوصباک تقوی الیه لابدک من لقائه و لا تنتهی لک دونه و هو یملک

در حدیثی که از حضرت زین العابدین علیه السلام روایت شده است که فرموده است که هر کس که در راه خداوند جان و مال خود را فدا کند و در راه او کشته شود یا در راه او شهید شود یا در راه او کشته شود یا در راه او کشته شود...

در حدیثی که از حضرت زین العابدین علیه السلام روایت شده است که فرموده است که هر کس که در راه خداوند جان و مال خود را فدا کند و در راه او کشته شود یا در راه او شهید شود یا در راه او کشته شود...

در حدیثی که از حضرت زین العابدین علیه السلام روایت شده است که فرموده است که هر کس که در راه خداوند جان و مال خود را فدا کند و در راه او کشته شود یا در راه او شهید شود یا در راه او کشته شود...

در حدیثی که از حضرت زین العابدین علیه السلام روایت شده است که فرموده است که هر کس که در راه خداوند جان و مال خود را فدا کند و در راه او کشته شود یا در راه او شهید شود یا در راه او کشته شود...









عقبه زین صفت در راه نیست  
 ای تنگ آتکس صد همراه نیست  
 خاک شو مردان حق را نهیر پا  
 خاک بر سر کن حسد را همچو پا

عقبه زین صفت در راه نیست	ای تنگ آتکس صد همراه نیست
خاک شو مردان حق را نهیر پا	خاک بر سر کن حسد را همچو پا

العالم فی دقایق الذل شعر

هر که باشد طمع الکن بود	باطع کے چشم دل روشن بود
صاف خواہی چشم و عقل و سمع را	بر دران تو پر داسے طمع را

لسان العاقل و راد قلبه و قلب الاحق و اللسان المر و مجرود تحت لسان من عذب  
 لسانه کثر اخوانه شعر

آدمی مخفی است در زیر زبان	این زبان پر وہ است برد گاہ جان
زین قبل فرمود احمد در مقال	در زبان نچسان بود حسن رجال
نکتہ کان جست ناگہ از زبان	ہمچو تیر دان کہ او جست از کمان
عالمے را یک سخن ویران کند	رو بہان خفتہ را شیران کند
بیش میباشند خموشی نفع تو	بہر آن آمد خطاب انصوا

عبد الشہوت اول من عبد الرق شعر

بندہ شہوت تبرزد یک حق	از غلام دست دکان و مسترق
بندہ شہوت ندارد خود خلاص	جز فضل ایزد و انعام خاص
ہر کہ باشد در کف شہوت اسیر	گر چہ آزاد است او را بندہ گیر

لا شرف مع سواد الادب شعر

عقبه زین صفت در راه نیست  
 ای تنگ آتکس صد همراه نیست  
 خاک شو مردان حق را نهیر پا  
 خاک بر سر کن حسد را همچو پا  
 عالم فی دقایق الذل شعر  
 ہر کہ باشد طمع الکن بود  
 صاف خواہی چشم و عقل و سمع را  
 بر دران تو پر داسے طمع را  
 لسان العاقل و راد قلبه و قلب الاحق و اللسان المر و مجرود تحت لسان من عذب  
 لسانه کثر اخوانه شعر  
 آدمی مخفی است در زیر زبان  
 زین قبل فرمود احمد در مقال  
 نکتہ کان جست ناگہ از زبان  
 عالمے را یک سخن ویران کند  
 بیش میباشند خموشی نفع تو  
 عبد الشہوت اول من عبد الرق شعر  
 بندہ شہوت تبرزد یک حق  
 بندہ شہوت ندارد خود خلاص  
 ہر کہ باشد در کف شہوت اسیر  
 لا شرف مع سواد الادب شعر

عقبه زین صفت در راه نیست  
 ای تنگ آتکس صد همراه نیست  
 خاک شو مردان حق را نهیر پا  
 خاک بر سر کن حسد را همچو پا  
 عالم فی دقایق الذل شعر  
 ہر کہ باشد طمع الکن بود  
 صاف خواہی چشم و عقل و سمع را  
 بر دران تو پر داسے طمع را  
 لسان العاقل و راد قلبه و قلب الاحق و اللسان المر و مجرود تحت لسان من عذب  
 لسانه کثر اخوانه شعر  
 آدمی مخفی است در زیر زبان  
 زین قبل فرمود احمد در مقال  
 نکتہ کان جست ناگہ از زبان  
 عالمے را یک سخن ویران کند  
 بیش میباشند خموشی نفع تو  
 عبد الشہوت اول من عبد الرق شعر  
 بندہ شہوت تبرزد یک حق  
 بندہ شہوت ندارد خود خلاص  
 ہر کہ باشد در کف شہوت اسیر  
 لا شرف مع سواد الادب شعر













گاہی خود بخود گداز میفرمایند تا او را از بلا و محن نجات دهند و در صورت انگیس را طهارت لازم نیست زیرا که در بعضی کوحه های کله و مدنیه که پُر از حیفا و نجاسات بوده آنجناب گذار می فرمود و بگردان تنبیه و اشعار می نمود که این جیفه و نیای شامت آنرا بگذارید و در و بجز ایام پُر همچنین بر این کس گذر فرمودن است تا فیض طهارت آن جناب او را از نجاست بر آرد و رجوع بحق آرد

تو گو ما را بان شهر بار نیست

ابا کر میان کارها دشوار نیست

الحمد لله والمنه که وسوسه شیطان از قلب این پر عیسان برنفع شد و از کز بلیس

پرتلبیس نجات یافت

بیعیات حق و خاصان حق  
گرفت پانت بود با مقسم  
پن رها کن بر گمانی و ضلال  
لنگ و لوک رخته شکل و بی ادب

گر ملک باشد سیا هستش ورق  
که بود بی ازان روزی لیم  
سر قدم کن چونکه فرمودت تعال  
سوی او میغشیر و او را می طلب

و از جمله کرامات حضرت عالی مرتضی است که آفتاب بعد از غروب برای آنحضرت برآمد تا نماز عصر او ساخت اخرج ابن شاهین و ابن منذر کلمه عن سما بنت عیس و ابن مردودیه عن ابی هریره ان العنبر کان یوحی الیه و راسه فی حجر علی و یوم یصل العصر حتی غربت الشمس فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله اصلیت باعلی قال لا فقال رسول الله صلی الله علیه و آله کان فی طاعتک و طاعته رسولک فارود

حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمودند که هر کس در روز قیامت با او بیعت کند...

حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمودند که هر کس در روز قیامت با او بیعت کند...

حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمودند که هر کس در روز قیامت با او بیعت کند...

حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمودند که هر کس در روز قیامت با او بیعت کند...

در عقابین کوه اسلاطین  
در عقابین کوه اسلاطین  
در عقابین کوه اسلاطین  
در عقابین کوه اسلاطین

علیه الشمس قالت سما قرآنها غربت ثم رايتها طلعت بعد ما غربت و وقت  
صبح هذا الحديث جماعة من الائمة الحفاظ كالأطحاوي والقاضي عياض وغيرهما  
وقال الطحاوي هذا حديث ثابت رواته ثقة وحكى عن احمد بن صالح المصري انه كان  
يقول لا يجوز لاهل العلم التخلي عن حفظ حديث اسما لانه من علامات النبوة والحفاظ  
السيوطي خبني طرق هذا الحديث وبيان حاله روايت کرده است اسما بنبت عيسى  
روزی وحی کرده میشود سیوی آنحضرت و سر مبارک وی در کنار علی مرتضی  
صلوات الله علی نبینا وعلیه وآله بود پس نگذارد وی نماز عصر را تا آنکه غروب  
گردد آفتاب پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آیا نماز عصر گزاردی یا علی  
علی عرض کرد که نه پس آنحضرت دعا کرد که خداوند این بنده تود را طاعت تو  
و رسول تو بوده است پس باز برگردان برای او آفتاب را گفت اسما ویدم آفتاب  
که غروب کرده بود باز دیدم که طلوع نمود بعد از غروب منتظر گشت شعاع  
وی بر کوه با و صحن و بام خانها و این واقعه بعد از رجوع از خیمه در منزل  
صهبا بود و گفتگو کرده اند علماء حدیث درین احادیث که اینها مخالف اند  
حدیث صحیح را که در باب یوشع بن نون علیه السلام آمده مرویست از ابی هریره  
که له تجلس الشمس الی یوشع بن نون زیرا که از نبی حدیث اختصاص یوشع معلوم  
میکردد و بعضی از علماء جمیع کرده اند میان احادیث مذکوره و حدیث یوشع  
به آن که احتمال دارد که مراد آن باشد که صبر کرده نشد از جمله انبیاء را مقدم بر

در عقابین کوه اسلاطین  
در عقابین کوه اسلاطین  
در عقابین کوه اسلاطین  
در عقابین کوه اسلاطین

اولاد است بر آن  
در عقابین کوه اسلاطین  
در عقابین کوه اسلاطین  
در عقابین کوه اسلاطین

در عقابین کوه اسلاطین  
در عقابین کوه اسلاطین  
در عقابین کوه اسلاطین  
در عقابین کوه اسلاطین









وطلب کن اور برستی که علی مرتضی در خانه خود است پس باز آمد ابو ذر و آواز  
 داد و شنید آواز آسیا که میگردد و نظر کرد و دید که آسیا خود بخود میگردد و آواز  
 بر می آید و کسی که داننده آنست پیش از آواز داد پس علی مرتضی از خانه بیرون آمد  
 و آثار فرج و سرور بر روی مبارکش هویدا بود پس علی عرض کرد که رسول خدا ترا طلب فرموده  
 است پس آمد بخدمت حضرت رسالت و نشست و ابو ذر میگوید که من بجانب رسول خدا صلی  
 علیه و آله میبیدم و رسول خدا بسوی من نظر میفرمود و گفت ای ابو ذر چه چیز رود داد  
 ترا که در پی عرض کردم یا رسول الله عجیب العجائب یدم آسیای در خانه علی مرتضی  
 خود بخودی گردید و آواز آن بر می آید و کسی که داننده آن نبود فرمود رسول خدا  
 بدرستی که خدا تعالی را ملائکه اند که سیر میکنند بر زمین و خدا تعالی آنها را مقرر  
 ساخته برای کار و خدمت آل سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین من له المولی  
 فله کل من ابی ذر قال لعننی رسول الله صلی الله علیه و آله او عولیا فایت بیته فنادت به  
 فلم یجی فعدت فاجرت رسول الله فقال لی عد الیادعه فانه فی البیت قال فعدت  
 فنادت بصوت رحی طمین فشارفت فاذا الرحی تطحن ولیس معها احد فنادت به فخرج  
 الی منشر ما قلت لان رسول الله یرعوک فجا رثم لم ازل نظرا لی رسول الله وطلب  
 الی ثم قال یا ابا ذر ما شانک فقلت یا رسول الله عجیب العجائب رحی طمین فی بیت  
 علی ولیس معها احد یرید بان قتال یا ابا ذر ان الله ملائکه سیاحین فی الارض و قد  
 وکلوا بحور منة ال بحر و از انجد انت که فضا بن ابی فضاله که از اهل بربر بود روایت

در این کتاب که در بیان احوال و مناقب ائمه است و در بیان احوال و مناقب ائمه است و در بیان احوال و مناقب ائمه است

در بیان احوال و مناقب ائمه است و در بیان احوال و مناقب ائمه است و در بیان احوال و مناقب ائمه است

در بیان احوال و مناقب ائمه است و در بیان احوال و مناقب ائمه است و در بیان احوال و مناقب ائمه است





عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من أحب آل علي فقد أحب الله وأحب الله أحب إليه من القربى والعشيرة

عن الحارث قال كنت مع علي بن أبي طالب بصغين قرابت بغير من أهل الشام جا وعليه ركبته وثقله فالقي عليه وجعل تخيل الصفوف حتى انتهى إلى علي فوضع مشفرة يمينه يمينه يمينه وشكبه وجعل يحركها ويستجربه فقال علي والله انما العلامة بيني وبين رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال فوجد الناس في ذلك اليوم واشتد قتالهم وازاحل انت له روزي بر حاضران مجلس سوگند داد که هر که از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیده است که گفت من کنت مولاه فعلى مولاه گواهی دهد و از ده تن از انصار حاضر بودند گواهی دادند یکی دیگر که آنرا از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیده بود حاضر بود اما گواهی نداد حضرت علی مرتضی صلوات الله علی نبینا وعلیه فرمود ای فلان تو چرا گواهی ندادی با آنکه تو هم شنیده بودی گفت من پیر شدم و فراموش کردم امیر کبیر عا که خداوند اگر این سخن در روغ می گوید سفیدی بر بشیره وی ظاه هر گردان که عامه نرا پوشانند راوی گوید که والله آن شخص را دیدم که سفیدی میان هر دو چشم وی پذیر آمده بود

آن دعائی شیخ فی چون هر دعاست	فانی است وگفت اوگفت خداست
انت مولی القوم من لای شیتی	قدر دی کلا لمن لم ینتمی

و از آنجمله است که ابن عدی کندی را خبر داد که مردمان بعین من ترا امر شنید چون برادر حجاج ابن عدی کندی را تکلیف این معنی داد ابن عدی برادر حجاج را بطوری لعنت کرد که او نفهمید مگر شخصی دریافت که این لعنت بر

و از آنجمله است که ابن عدی کندی را خبر داد که مردمان بعین من ترا امر شنید چون برادر حجاج ابن عدی کندی را تکلیف این معنی داد ابن عدی برادر حجاج را بطوری لعنت کرد که او نفهمید مگر شخصی دریافت که این لعنت بر

و از آنجمله است که ابن عدی کندی را خبر داد که مردمان بعین من ترا امر شنید چون برادر حجاج ابن عدی کندی را تکلیف این معنی داد ابن عدی برادر حجاج را بطوری لعنت کرد که او نفهمید مگر شخصی دریافت که این لعنت بر